

علوم انسانی و چالش‌های آن در ایران لیلا سنگی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۲۰

چکیده:

با نگاهی به تاریخ علم در ایران معاصر، روشن می‌شود که ورود علوم جدید در ایران به صورت متعادل و متوازن صورت نگرفته است. در ابتدای امر علوم فنی و پزشکی وارد ایران شد و سپس به مرور اما با کندی بیشتری افکار و اندیشه‌های جدید که خود را در قالب مفاهیم سیاسی و اجتماعی همچون مشروطیت، پارلمان، قانون اساسی و ... نشان می‌دادند و ذیل علوم انسانی تعریف می‌شدند به مردم این سرزمین معرفی و شناسانده شد. با گذشت زمان و احساس نیاز به مدرنیزاسیون کشور به ویژه در دوره پهلوی اول، نظام آکادمیک یا سیستم دانشگاهی در کشور ایجاد گردید و به موازات آن علوم انسانی جدید به تدریج گسترش یافت. علوم انسانی به دلیل ماهیت اندیشه‌ای و ارتباط آن با مفاهیم، ایده‌ها و افکار افراد و گروه‌های اجتماعی، در بردارنده رویکردها، اصطلاحات و ارزش‌های مختص به خود است. یکی از مهمترین نکاتی که در جامعه ما در رابطه با آن بحث و گفتگوهای مختلفی مطرح می‌گردد ولی در عمل به فراموشی سپرده می‌شود توجه به این نکته کلیدی است که زیربنای تحول جوامع غربی در دوره پسارنسانس، تحول در حوزه علوم انسانی و تغییر باورها و نگرش‌ها به این شاخه از علوم است. مسئله اصلی این مقاله بررسی چالش‌های علوم انسانی در ایران است. به همین منظور تلاش می‌گردد با بهره‌گیری از نظریه نهادگرایی و تأکیدی که این دیدگاه بر نهادهایی همچون ساختار سیاسی، ساختار فرهنگی، ساختار فکری و سنت‌های رایج جامعه دارد، چالش‌های علوم انسانی در ایران مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان اصلی: علوم انسانی، ساختار سیاسی، ساختار فرهنگی، ساختار اجتماعی، ایران.

مقدمه

توسعه و گسترش علوم انسانی نقش راهبردی در توسعه و پیشرفت دانش و فن‌آوری جوامع مختلف دارد و همین نکته ضرورت جست‌وجو از عوامل تسهیل‌کننده و موانع بازدارنده رشد و بالندگی علوم انسانی را مورد تأکید قرار می‌دهد. وجه نهادی و انسانی توسعه از قبیل نهادها، سازمان‌ها، قوانین، رویه‌ها، روابط و ... نتیجه تحول تدریجی در اندیشه‌ها، افکار، باورها، اعتقادات، ساختارها و نهادهای یک جامعه است. بی‌شک هر جامعه‌ای برای قرار گرفتن در مسیر بهبود شرایط اجتماعی و اقتصادی خود نیازمند فراهم نمودن زمینه‌های رشد و توسعه می‌باشد و یکی از عوامل موثر بر رشد و توسعه هر جامعه‌ای تحول در ساختارهای علمی کشور و گسترش مرزهای دانش به ویژه در حوزه علوم انسانی به عنوان اساس تحول جامعه می‌باشد.

جمهوری اسلامی ایران برای قرار گرفتن در مسیر بهبود شرایط اجتماعی و اقتصادی خود، نیازمند فراهم نمودن زمینه‌های رشد و توسعه همه جانبه است و یکی از مهمترین عوامل تأثیرگذار بر رشد و توسعه ایران، تحول در ساختارهای علمی کشور و گسترش دانش به ویژه در حوزه علوم انسانی است. وقتی به تاریخ دویست سال اخیر ایران و شروع دوران تجدید در آن نگاهی می‌اندازیم اولین چیزی که توجه ما را به خود جلب می‌نماید این مسئله است که ورود علوم جدید در ایران به صورت متعادل و متوازن انجام نگرفته است. در ابتدای امر، علوم فنی و پزشکی با توجه به نیاز عمیق و گسترده به این دانش‌ها با حمایت و پشتیبانی قاجار وارد ایران شد و سپس به مرور اما با کندی بیشتری افکار و اندیشه‌های جدید که خود را در قالب مفاهیم سیاسی و اجتماعی از قبیل مشروطیت، پارلمان، قانون اساسی و ... نشان می‌دادند توسط روشنفکران و تحصیل‌کردگان در کشورهای غربی به مردم این سرزمین معرفی و شناسانده شد که نتیجه آن تحول اجتماعی عظیمی چون مشروطه در ایران عصر قاجار بود. با گذشت زمان و احساس نیاز به مدرنیزاسیون کشور به ویژه در دوره پهلوی اول، نظام آکادمیک یا سیستم دانشگاهی در کشور ایجاد گردید و به موازات آن علوم انسانی جدید به تدریج گسترش یافت.

یکی از مهمترین عوامل مؤثر بر فرایند توسعه یافتگی جوامع انسانی، توسعه فکر و اندیشه می‌باشد و نظام‌های معرفتی همواره با نظام اجتماعی مستقر در جوامع همسویی و همبستگی دارند (عظیمی، ۱۳۹۱: ۶۳). تغییر و تحول در دیدگاه نسبت به انسان، هستی و جهان و نیز کنار نهادن روش‌های تفکر سنتی و پذیرش چارچوب‌های جدید تفکر زمینه‌ساز تحول در هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی بشری می‌گردد. بنابراین مفاهیم، اصطلاحات و ارزش‌های مربوط به انسان از قبیل؛

آزادی فردی، آزادی اندیشه، حق انتخاب، حق مالکیت، آزادی بیان و انتخاب مسیر و هدف زندگی که از ارزش‌های مهم جوامع مدرن به حساب می‌آیند، از الزامات معرفت‌شناسی و علوم انسانی جدید است. یکی از مهمترین نکاتی که در جامعه ما در رابطه با آن گفتگو می‌گردد ولی در عمل فراموش می‌شود توجه به این مسئله کلیدی است که زیربنای تحول جوامع غربی، تحول در حوزه علوم انسانی و تغییر نگرش‌ها به این شاخه از علوم می‌باشد.

برای توسعه علوم انسانی در چارچوب قوانین و اسناد بالادستی، متولی یا متولیان تعیین گردیده است و این متولیان در چارچوب اهداف خود اقدام به برنامه‌ریزی می‌نمایند. در کنار این ساختارهای رسمی که در قالب نهادها، سازمان‌ها یا وزارت‌خانه‌ها که مستقیماً زیر نظر دولت انجام وظیفه می‌نمایند یک‌سری عوامل، نهادها و متولیان نیز حضور دارند که شاید به نوعی در فضای اجتماعی و سیاسی حاکم بر جامعه نقشی به مراتب مهم‌تر و تأثیرگذارتر در روند شکل‌گیری، رشد و توسعه علوم انسانی دارند. در ایران با توجه به تعدد مراکز تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز در حوزه توسعه علوم انسانی و بعضاً موازی کاری و در برخی مواقع تراحم اینگونه مراکز با یکدیگر، امر توسعه با مشکل مواجه می‌گردد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌گردد این است که چالش‌های توسعه علوم انسانی در ایران چیست؟

این مقاله در صدد اثبات این امر است که تعدد مراکز تصمیم‌گیر در حوزه علوم انسانی، ضعف ساختاری دانشگاه‌ها، نقش مؤثر جریان‌ات سیاسی و گروهی در انتخاب رؤسای مراکز علمی و پژوهشی، باورهای عموم مردم، مسائل و مشکلات اقتصادی، بیکاری و کمبود فرصت‌های شغلی برای فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی، مدرک‌گرایی و پرستیژ اجتماعی عناوینی چون دکتر و مهندس از مهمترین چالش‌های پیش‌روی توسعه علوم انسانی در ایران می‌باشند. در این راستا نظریه نهادگرایی به عنوان چارچوب تحلیل چالش‌های توسعه علوم انسانی در ایران مورد استفاده قرار گرفته است. جهت نگارش این مقاله، از مجموعه‌ای از روش‌های تحقیق کیفی (تفسیری، تحلیلی، تاریخی) و مقایسه‌ای استفاده شده است. یافته‌ها به دو صورت داده‌های کتابخانه‌ای و داده‌های حاصل از مصاحبه کیفی با اساتید می‌باشد که مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته و سعی شده است با جمع بندی نظرات به سؤال اصلی مقاله در زمینه چالش‌های علوم انسانی در ایران، پاسخ داده شود.

علوم انسانی و مصائب آن

تاریخ علم چنانچه به انباشته شدن تدریجی راه و رسم‌ها و تلطیف کمی روش‌های عملی در مطالعه طبیعت محدود گردد، تنها علم عصر حاضر معتبر می‌شود و دستاوردهای علمی تمدن‌های گذشته از نظر علم جدید می‌بایست مورد ارزیابی قرار گیرد. حال آنکه علم به عنوان فرآیند اجتماعی در تمدن‌ها و جوامع گوناگون وجود داشته است. تا چند دهه پیش در مجموعه پارامترهای قدرتی کشورها، قدرت نظامی از مهمترین عوامل قدرت کشورها به شمار می‌آمد اما در دنیای امروز در محور اصلی قدرت و اقتدار، نهادهای دانشگاهی در دو عرصه آموزش و پژوهش قرار می‌گیرند. با علم به این معنا دولت‌های پیشرفته بالاترین انرژی خود را صرف توسعه علم و تحقیق می‌کنند چرا که آنها به خوبی دریافته‌اند اقتدارشان یا به عبارت دیگر توانایی اعمال و کنترل قدرت منوط به گسترش توانایی‌های علمی است و این امر نیز جز با انجام اصلاحات در استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مربوط به مدیریت و اداره مراکز علمی و پژوهشی قابلیت تحقق را ندارد (سیمبر، ۱۳۷۹: ۷۹).

از پر کاربردترین مفاهیمی که در تعریف انسان به کار برده می‌شود، انسان به مفهوم موجودی است که توانایی تفکر داشته و می‌اندیشد. اندیشه به عنوان یکی از ویژگی‌های شاخص انسان، قرن‌هاست که مورد توجه اندیشمندان و نظریه‌پردازان است. علوم انسانی به دلیل ماهیت اندیشه‌ای و ارتباط آن با مفاهیم، ایده‌ها و افکار در بردارنده اصطلاحات و ارزش‌های مختص به خود است. خرد موجود در علوم انسانی و روش تفکر عقلانی، خود نتیجه اومانیسم یا انسان‌گرایی، افسون‌زدایی از هستی و دیدگاه مادی به جهان یا جهان بینی مادی است. در همین راستا آرمان‌هایی چون آزادی، برادری و برابری انسانی که به مثابه تابلوهای راهنمای بشر در خلق دنیای جدید هستند، در وهله اول ریشه در همین نوع تفکر دارد. انسان‌شناسی علوم انسانی جدید با انسان‌شناسی معارف سنتی همچون فلسفه و عرفان تفاوت دارد. این علوم وجوه خاصی از رفتار و کنش‌های انسانی را نشان می‌دهند و نه همه شئون، وجوه و وجود انسانی را. از این رو تعجبی ندارد که این علوم به دلیل عرفی‌نگری و مطالعه انسان‌های متعارف جامعه، مبین ارزش‌ها و مفاهیم این جهانی و مادی باشند که در تقابل با جهان بینی سنتی و کهن قرار می‌گیرد (سروش، ۱۳۸۷: ۵۲).

علوم انسانی که خود وجهی از مدرنیته و نه مدرنیزاسیون است، در شناخت و بررسی تحولات جوامع مدرن و حتی جوامع در حال توسعه و تحلیل آن‌ها نقش مهمی بر عهده دارد. علوم چون جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، اقتصاد، مدیریت، حقوق و علوم سیاسی در فهم نظام‌ها، ساختارها و

وضعیت جوامع به ما کمک می‌کند. آن‌ها مسائل و رخدادها را موضوع مطالعه قرار می‌دهند و توصیف و تبیین از واقعیت به ما عرضه می‌نمایند. جامعه جدید تن به مطالعه علمی می‌دهد و علم همان تأمل در جامعه جدید است (اباذری، ۱۳۸۷: ۵۹).

نظریات و فرضیه‌های موجود در علوم انسانی هر یک دیدگاه خود را از جهان واقعیت به ما ارائه می‌دهند. هر کدام از پارادایم‌های علمی و فکری با متغیرها، مفاهیم و مدل‌هایی که در اختیار دارند با اندازه‌گیری یا سنجش و مطالعه، وجوهی از حقیقت جهان را آشکار می‌نمایند. چه واقعیت را دارای نظم از پیش تعیین شده بدانیم که به وسیله دانشمندان کشف می‌گردد و نظریات آنان منعکس کننده حقایق بیرونی هستند و چه اینکه به تعامل میان عین و ذهن معتقد باشیم و دانشمند را در جریان و روند شناخت، فعال و تأثیرگذار بدانیم و نظریه‌ها را چارچوب‌های ذهنی خودمان به شمار آوریم، نمی‌توانیم درک و شناختی را که علم به ما می‌دهد منکر گردیم. شناخت بشری شناختی «آلوده به خطا و غیر قطعی» است. اما این ویژگی شناخت انسانی منافاتی با کارکرد علم بشری به عنوان ابزاری برای درک و فهم حقایق و تحولات جوامع ندارد. چرا که واقعیت دارای ابعاد و وجوه بی-شمار است و شناخت بشری تردید در هر مقطع زمانی ناقص خواهد بود. توصیف و تبیینی که علوم انسانی به ما عرضه می‌کند ناشی از ماهیت موضوع شناسانه این علوم و توانایی شناساندن روابط میان پدیده‌هاست که البته مصون از خطا نیست و نیازمند نقادی و اصلاح و گزینش است.

سازنده بودن علوم به معنای خلق جهان نو به وسیله دانش بشری است. سازنده بودن علوم انسانی به این معناست که علوم انسانی و معرفت جدید بسیاری از وجوه جهان جدید را به شکل تازه‌تری ارائه می‌دهند و آنچه تحت عنوان نظم اجتماعی و اقتصادی مدرن می‌شناسیم تحت تأثیر مدل‌ها، مفاهیم، نظریه‌ها و به ویژه روش‌های موجود در معرفت انسانی است. شناخت‌شناسی خوش بینانه بیکن و دکارت به وجود آورنده یک دگرگونی و انقلاب فکری و اخلاقی عمیق و بی‌سابقه در جهان بود.^۲ این دو به ما آموختند که هرگز برای یک مرجع اقتدار در زمینه حقیقت جایی وجود نداشته زیرا سرچشمه‌های شناخت در فرد فرد ماست. خواه در نیروی ادراک ما که مشاهده موشکافانه طبیعت را میسر می‌سازد، خواه در شهود و مکاشفه ذهن ما که در راه تمیز حقیقت از باطل به کار می‌رود و هر اندیشه‌ای را که فاهمه، شناخت مشخص و روشنی از آن نداشته باشد، رد می‌کند.

^۲. Francis Bacon

^۳. René Descartes

انسان استعداد شناخت دارد؛ پس می‌تواند آزاد باشد. این فرمول‌گویای رابطه‌ای است که خوش‌بینی شناخت‌شناسانه و مفاهیم آزادی‌خواهانه را به هم می‌پیوندد. از سوی دیگر بی‌اعتمادی به نیروی عقل، بی‌اعتمادی به استعداد انسان در تمیز حقیقت، تقریباً همیشه با بی‌اعتمادی به انسان همراه است.» این رویکرد جدید باعث شد انسان‌ها خود بیندیشند و به وسیله دانش و آگاهی مکاسب از این اندیشه‌ها جوامع خود را از تاریکی و ظلمت جهل به سوی آفتاب درخشان علم و آگاهی رهنمون گردند و به این وسیله زمینه‌ساز رهایی خود و دیگران از بندگی و بینوایی باشند. این فکر، علوم جدید را پایه گذاشت و الهام بخش مبارزه علیه سانسور و گرایش به جامعه آزاد و احساس مسئولیت و بهبود سرنوشت انسان گشت (پوپر، ۱۳۹۱: ۱۶).

البته نبایستی نقش و جایگاه فلسفه و علوم انسانی را در جوامع مختلف یکسان انگاشت. بدون شک اندیشه و تفکر نقش مهم و کلیدی در ایجاد تمدن دارد و علوم انسانی توانایی تأثیرگذاری بر بخش‌های مختلف جامعه را دارد. اما علوم انسانی نیز ریشه در مبانی فلسفی دارد و مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی خود را از اندیشه‌های جدید می‌گیرد. به بیان روشن‌تر علوم انسانی در بردارنده نوعی نگاه به انسان و جهان است که وجوه مهمی از جهان جدید نیز حاصل همین نوع نگاه و ارزش‌های منبعث از آن است.

با شروع مدرنیسم، انسان مدرن از تفسیر جهان به سمت شناخت و تغییر جهان گرایش پیدا کرد و در این راه بهترین وسیله برای شناخت و تغییر جهان را استفاده از روش تجربی یافت و این امر خود زمینه‌ساز تسلط علوم تجربی و نگاه تجربی بر سایر علوم گردید. بزرگترین هنر علوم تجربی انسانی و طبیعی که به روش تجربی یعنی مشاهده، آزمایش، نظریه‌پردازی و آزمون نظریه‌ها متکی باشد، توانایی «تغییر جهان» است. تبیین پدیده‌ها و کشف یک قانون علمی به معنای توسعه قلمرو تغییر جهان اطراف است. برای انسان دارای جهان بینی مدرن این علوم حرف اول را می‌زند و تبدیل به پارادایم مسلط دیگر ساحت‌های اندیشه و زندگی انسان می‌شود. تبیین و پیش‌بینی که توانایی خاص علوم انسانی است، امکان «طراحی و برنامه‌ریزی آینده» را به بشر می‌دهد و قدرت ضبط و مهار ایجاد تغییرات مطلوب در جهان خارج را ارزانی انسان می‌کند (ملکیان، ۱۳۸۸: ۱۳۸).

علوم انسانی و اجتماعی در کنار نقش سازندگی و خلق دنیای نو، دارای وجوه آسیب‌شناسانه و انتقادی گسترده‌ای است. یکی از کارکردهای بسیار مهم و اساسی علوم انسانی و اجتماعی در جوامع غربی، شناسایی، فهم و آشکار کردن آشفتگی‌ها، بی‌نظمی‌ها و نابرابری‌های موجود در جوامع صنعتی

و نقد وضع موجود و تلاش برای رسیدن به نظم مطلوب و انسانی‌تر است. علوم انسانی به اقتضای ماهیت آن و مفاهیم و معیارهای درونی آن، دارای وجوه و ابعاد آزادی‌خواهانه و عدالت‌طلبانه برای رهایی از سلطه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. «علوم انسانی به همان میزان که نقش ایجابی در ساختن دارد، به دلیل بنیادهای انتقادی که این علوم بر مبنای آن‌ها ساخته شده است، در درون خود نوعی دیالکتیک دارد که انتقاد مداوم برای عبور از وضعیت کنونی و رسیدن به "موقعیت‌های بازاندیشی شده" را فراهم می‌کند و حتی موقعیت خود علم به مفهوم کلی و علوم انسانی به معنای اخص را هم مورد انتقاد و بازاندیشی قرار می‌دهد» (بوردیو، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۹). ما در جهانی زندگی می‌کنیم که علم و هرمنوتیک و نظریه انتقادی می‌توانند در فهم و اصلاح آن به ما کمک کنند. در علوم انسانی و به ویژه علوم اجتماعی همواره جریان‌های انتقادی و بازتعریف‌ها، از جایگاه مهم و نقش تأثیرگذاری برخوردار بوده‌اند. آن‌ها با نقد مستمر سلطه، قدرت، انحصار، تبعیض، استبداد، استثمار و دیگر اشکال غیر انسانی اقتدار، سعی در افشای نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌ها داشته و آن‌ها را مورد اعتراض قرار داده‌اند (اباذری، ۱۳۸۷: ۲۸۰).

علوم انسانی و چالش‌های آن در ایران

از عوامل مؤثر بر توسعه علوم انسانی، آسایش و امنیت به خصوص امنیت فکری و وجود فرصت‌های حمایتی از سوی قدرت فائقه سیاسی در جامعه است. با تسلط حوزه سیاسی بر سایر بخش‌ها و حوزه‌ها، پویایی علم در جامعه تنها از یک منطق، آن هم منطق تحقق اهداف ایدئولوژیک تبعیت می‌کند و نه از سایر منطق‌ها همچون منطق بهینه‌سازی، منطق سازگاری منطقی و منطق سازگاری اجتماعی. افزایش تمرکز قدرت و نابرابری در توزیع قدرت سیاسی و بالتبع کاهش آزادی و خودمختاری افراد با تفکر خلاق و نقاد و تولید علم حداقل در بلند مدت مغایرت دارد. از این رو رشد و توسعه سیاسی به معنی گسترش توأمان آزادی‌های مدنی و سیاسی و کارایی حکومت در حفظ امنیت شهروندان شرایط را برای رشد و توسعه علمی به ویژه در زمینه‌هایی چون علوم انسانی فراهم می‌نماید (چلبی و معمار، ۱۳۸۴: ۸).

علوم انسانی در رشد و توسعه جوامع مختلف نقش اولیه و اساسی دارد و آن هم به دلیل کارکردهای مهمی است که این علوم از آن برخوردار می‌باشد. با توجه به کارویژه‌های مهم علوم

¹. Pierre Felix Bourdieu

انسانی در جوامع گوناگون، در برخی موارد یک سری از عوامل مانع توسعه این علوم می‌گردند که در این رابطه موانع ساختاری و سیاسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشند. در برخی مواقع فقدان تناسب میان اهداف سیاسی دولت‌ها و نیازهای واقعی جامعه به عنوان یکی از موانع توسعه علمی جوامع برشمرده می‌شود. به نظر تقی آزاد ارمکی، بیشتر دولت‌های ایران در پی پاسخ به نیازهای گروه‌های ذی‌نفع می‌باشند که این امر موجب تعارض و ایجاد مانع در توسعه علمی می‌گردد (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

برای سنجش رشد و توسعه علوم انسانی بایستی از یک‌سری پارامترها و شاخص‌ها استفاده نمود. شاخص‌های توسعه علم و فناوری، مجموعه‌ای از داده‌های قابل اندازه‌گیری و سازمان یافته هستند که وضعیت و پویایی موقعیت علمی و فن‌آوری یک کشور (اعم از پیشرفت یا افت فعالیت‌های علمی و فن‌آوری)، ساخت درونی، روابط با دنیای خارج و میزان تحقق اهداف درونی یا بیرونی را نشان می‌دهند. این شاخص‌ها که از ملزومات اساسی هر نوع برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری به شمار می‌روند، در اتخاذ راهبردها و سیاست‌ها و راهکارهای اجرایی اهمیت زیادی دارند. همچنین در حل مشکلات بالقوه یا پنهان که در زمینه‌های خاص یا در ادامه روند مطلوب پدید می‌آیند، برای تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران نقش هشدار دهنده‌ای دارند (مرادی مقدم و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۹).

در کنار دولت، نهادهای سیاسی و اجتماعی دیگری نیز هستند که هر یک به نحوی در سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی‌ها اثر گذار می‌باشند. بنابراین در کنار کنشگران اصلی، دیگر نهادها و بازیگران تأثیر گذار حضور خواهند داشت تا از رهگذر تحلیل تعاملات و کنش‌های آن‌ها بتوان چالش‌های توسعه علوم انسانی را یافت. در این چارچوب نقش و جایگاه شورای عالی انقلاب فرهنگی و وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در تدوین قوانین و ایجاد شوراها یا کمیته‌هایی که در سطوح کلان به سیاست‌گذاری و تدوین مقررات مشغولند حائز اهمیت خواهد بود. از آنجا که در دوران جمهوری اسلامی همواره با "تعدد مراکز تصمیم‌گیری" و موازی کاری‌های سازمانی روبرو بوده‌ایم، نهادهای حکومتی و اجتماعی دیگری نیز بر روند توسعه علوم انسانی تأثیرگذار می‌باشند که از آن جمله می‌توان به مجلس شورای اسلامی، روحانیت و حوزه‌های علمیه، روشنفکران و نخبگان، شورای نگهبان و ... بسته به میزان کنشگری و اثرگذاری آن‌ها اشاره نمود.

یافته‌ها

مراکز مهم و تأثیرگذار بر پیشرفت و توسعه علوم انسانی را می‌توان در دو بخش مورد بررسی قرار داد. یکی از مهمترین مراکز توسعه دهنده علوم انسانی، دانشگاه‌ها و مراکز علمی و پژوهشی می‌باشند (آهنچیان، ۱۳۹۱: ۷۶). در کنار نهاد دانشگاه، مراکز و نهادهایی همچون شورای عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و شورای عالی انقلاب فرهنگی که خارج از دانشگاه می‌باشند در روند توسعه علوم انسانی تأثیرگذار بوده و نقش مهمی در تدوین سیاست‌های توسعه این حوزه دارند.

دانشگاه‌ها یکی از مهمترین مراکز رشد و توسعه علمی کشورها می‌باشند. در کشورهای توسعه یافته تقریباً تمام قوانین، مقررات و آئین‌نامه‌ها (به جز بودجه‌های کلان، بودجه‌های تحقیقاتی، ضوابط استخدامی و حقوقی) در سطح دانشگاه‌ها، آن هم در سطح شورای دانشگاه که در آنجا رئیس دانشگاه نقش اساسی ندارد، گرفته می‌شود. لازم به ذکر است که در شورای دانشگاه‌ها اکثریت قاطع با اساتید صاحب کرسی است که از دانشمندان برجسته می‌باشند. در این کشورها، دانشگاه‌ها خود مستقلاً درباره انتخاب رئیس دانشگاه و نحوه گزینش دانشجو، گزینش استاد و دیگر اقدامات در سطح شورای دانشگاه و کمیسیون‌های کوچک وابسته تصمیم می‌گیرند. اما در ایران نگاه به دانشگاه و عملکرد آن کاملاً متفاوت می‌باشد.

دانشگاه‌ها به دلیل برخورداری از تعداد زیادی عضو هیئت علمی در رده‌های مختلف و نیز حضور دانشجویان مستعد و علاقمند به مباحث علمی و معرفتی از پتانسیل بالایی جهت زمینه‌سازی و جهت‌دهی رشد و توسعه علمی در حوزه علوم انسانی برخوردارند (زلفی‌گل و بختیاری، ۱۳۸۷: ۱۷). در بررسی عوامل مهم و تأثیرگذار بر روند توسعه علوم انسانی در سطح دانشگاه‌ها می‌توان عوامل سازمانی را به دو بخش علمی و اداری تفکیک نمود. در این خصوص می‌توان به نقش و تأثیر رئیس دانشگاه، شوراهای مختلف، معاونین دانشگاه، رؤسای دانشکده‌ها، رؤسای گروه‌های آموزشی و در مجموع نظام اداری دانشگاه اشاره نمود.

رؤسای دانشگاه‌ها به عنوان عالیترین مقام دانشگاه‌ها نقش بی‌بدیلی در توسعه و گسترش علوم بر عهده دارند زیرا هر اندازه که رئیس دانشگاه از شخصیت و جایگاه علمی بالاتر و نحوه مدیریت قوی‌تری برخوردار باشد به همان میزان بر عملکرد دانشگاه و تولیدات علمی مجموعه تحت مدیریت خود تأثیر خواهد گذاشت. بدیهی است زمانی که یک رئیس دانشگاه از نظر علمی و مدیریتی خیلی قوی نباشد، او نیز معاونینی برای خود و رؤسایی برای دانشکده‌ها انتخاب و منصوب خواهد نمود که

از او حرف شنوی داشته باشند به همین منظور سطح علمی و فکری این افراد باید قاعداً از سطح رئیس پایین تر باشد. این سیستم اساتیدی برای خود انتخاب می کند که متناسب با آن باشد و اساتید دانشمند و صاحب نظر در این سیستم به حاشیه رانده خواهند شد.

« بدین منظور با هدف پیشرفت و توسعه علمی کشور به ویژه در حوزه علوم انسانی لازم است که در کلیه سطوح دانشگاه ها شامل رئیس دانشگاه، معاونین دانشگاه، رئیس دانشکده و حتی رؤسای گروه های آموزشی اولاً از اساتید ممتاز و برجسته انتخاب شوند یعنی این افراد حداقل به مراتب استادی و تولید علم و وارستگی علمی رسیده باشند و ثانیاً به طرز معقول و به دور از اشتباهات معمول و تأثیر گرایشات سیاسی برگزیده شوند. در شرایطی که سیاست و سیاست بازی و «روش پسر خاله» در جامعه حاکم باشد، رؤسای انتصابی بیشتر ماهیتی سیاسی خواهند داشت و این ضمانت وجود ندارد که آن ها همیشه از بین بهترین اساتید باتجربه برگزیده شوند. با روند گسترش مناسبات اجتماعی و احیاناً آشفتنی در جامعه این امکان فراهم می گردد که دانشگاه ها محل کارزار و تاخت و تازهای گروه های سیاسی گردد و ماهیت خود را به عنوان محل تولید علم از دست بدهد. به همین خاطر همواره این تهدید وجود دارد که رؤسای انتصابی مجبور شوند اجازه دهند تا از دانشگاه به عنوان یک وسیله سیاسی استفاده شود (رفیع پور، ۱۳۸۳: ۸۵)».

در ایران نحوه تعیین رؤسای دانشگاه ها به صورت انتصابی می باشد به این ترتیب که شخص مورد نظر ریاست دانشگاه توسط وزیر علوم به شورای عالی انقلاب فرهنگی معرفی می گردد و پس از تأیید شورا به ریاست دانشگاه منصوب می گردد. در این نحوه انتخاب با توجه به فضای حاکم در کشور ما، گرایشات سیاسی، حزبی و گروهی و نیز رایزنی ها نقش اساسی در انتصاب روسای دانشگاه ها دارد.

یکی از مهمترین مباحث در خصوص گروه های آموزشی و علمی در ایران به ویژه در سال های اخیر نداشتن سلسله مراتب علمی است که سبب بروز انواع مشکلات و تضادها می گردد و در این جمع آشفته و متضاد، نیروهای علمی بیشتر بر ضد هم کار می کنند و به جای آنکه مانند کشورهای دیگر، برآیند نیروهای جمعی بیش از نیروی فردی باشد، برعکس برآیند نیروها کمتر یا صفر می شود در نتیجه تولید علم مستمر و مداوم وجود نخواهد داشت. این عامل در کنار عوامل سیاسی و مدیریتی به عنوان یکی از موانع توسعه علوم انسانی در ایران می باشد (رفیع پور، ۱۳۸۳: ۱۰۱).

پس از انقلاب اسلامی طی برنامه پنج ساله اول و دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی

تعداد دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی از ۱۰۲ واحد در سال ۱۳۶۷، به ۲۷۰ واحد در سال ۱۳۷۷ افزایش یافت. این توسعه کمی دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی تاکنون تداوم یافته است و در حال حاضر بیش از ۲۵۰۰ دانشگاه و مرکز آموزش عالی در کشور وجود دارد. بر این اساس با توجه به نقش و جایگاه دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی در توسعه علمی کشور، توسعه کیفی در امر سیاست‌گذاری و برنامه ریزی و نظارت و ارزیابی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. از سوی دیگر طی سال‌های اخیر پدیده مدرک‌گرایی روزبه‌روز در جامعه ما شیوع پیدا کرده بطوری‌که رشد قارچ گونه مراکز و واحدهای دانشگاهی که از آنها به عنوان کارخانه تولید مدرک یاد می‌شود، در کشور ما بسیار مشهود بوده است. متأسفانه رشد کمی و بی‌رویه دانشگاه‌های کشور در سال‌های گذشته بدون آینده-پژوهی دقیق و تامین زیرساخت‌های لازم صورت گرفته به گونه‌ای که تعداد دانشجویان کشور به بیش از چهار میلیون و نیم رسیده است، همه اینها در حالی است که آمار بالایی بیکاری در بین فارغ التحصیلان (به ویژه رشته‌های علوم انسانی) طی این سال‌ها نشان داده افزایش تعداد دانشگاه‌ها کمکی به حل معضل اشتغال در کشور نکرده است. این روند افزایش دانشگاه‌ها و تعداد دانشجویان به ویژه در رشته‌های علوم انسانی و ترویج مدرک‌گرایی بدون توجه به رشد و توسعه واقعی، خود یکی از عوامل کاهش کیفیت آموزش و پژوهش در دانشگاه‌ها به عنوان متولیان توسعه علمی می‌باشد.

در رتبه بندی جهانی سال ۲۰۲۳ از نظر تأثیرگذاری دانشگاه‌های جهان در تولید و اعتبار علمی در مقیاس جهانی، تنها یک دانشگاه از ایران توانسته است در بین ۵۰۰ دانشگاه برتر جهان قرار گیرد. از بین بیش از ۲۵۰۰ دانشگاه و مرکز آموزش عالی فعال در ایران، تنها دانشگاه صنعتی شریف با کسب رتبه ۳۸۰ توانسته در بین ۵۰۰ دانشگاه برتر جهان قرار گیرد. معیارهای رتبه بندی دانشگاه‌ها، جایزه نوبل، تعداد محققان پراستناد، مقالات منتشر شده در مجلات نیچر و ساینس، تعداد مقالات چاپ شده در مجلات معتبر «ISI» و عملکرد تحقیقاتی هر محقق می‌باشد. در گزارش اخیر رتبه بندی تایمز دانشگاه‌های آسیایی سال ۲۰۲۳، از جمهوری اسلامی ایران تعداد ۶۵ دانشگاه حضور داشته‌اند که ۹ دانشگاه کشور در میان ۱۰۰ دانشگاه برتر آسیا قرار گرفته‌اند. روش‌شناسی این رتبه بندی همانند روش‌شناسی رتبه‌بندی جهانی تایمز است که از ۱۳ شاخص در قالب ۵ معیار آموزش، پژوهش، استنادات، درآمد صنعتی و وجهه بین‌المللی استفاده کرده است که در رتبه‌بندی دانشگاه‌های آسیایی این شاخص‌ها جهت رتبه‌بندی دانشگاه‌های آسیایی مجدداً تنظیم می‌شوند. رتبه‌بندی آسیایی تایمز در سال ۲۰۲۳، تعداد ۶۶۹ دانشگاه را از ۳۱ کشور در بر دارد که ۱۰ دانشگاه برتر حائز

رتبه‌های اول تا دهم از کشورهای چین، سنگاپور، هنگ کنگ و ژاپن بوده‌اند. دانشگاه صنعتی شریف با رتبه ۶۴ اولین دانشگاه ایران و دانشگاه‌های علوم پزشکی مازندران، پزشکی گلستان، پزشکی کردستان و علم و صنعت ایران به ترتیب با رتبه‌های ۶۵، ۶۹، ۷۱ و ۷۴ رتبه دوم تا پنجم ایران را کسب کردند. نکته جالب توجه در این رتبه‌بندی این امر می‌باشد که ۱۵ دانشگاه اول ایران در رده دانشگاه‌های صنعتی و علوم پزشکی هستند و متأسفانه دانشگاه‌هایی که دارای رشته‌های علوم انسانی هستند در رتبه‌های بعدی قرار گرفته‌اند و این مسئله بیانگر فاصله معنادار علوم انسانی با سایر شاخه‌های علمی در ایران است (به نقل از: www.isc.ac/fa/news/2068).

با توجه به این مباحث، آموزش عالی ایران در سال‌های اخیر درصدد برآمده است تا میزان نشر مقالات ایرانی در مجلات علمی بین‌المللی را افزایش دهد. برای این منظور اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های کشور در حال حاضر ناگزیرند برای کسب امتیاز برای ارتقاء شغلی، در مجلات خارجی معتبر مقاله منتشر کنند و این امر در حال حاضر به صورت اجباری در آمده است یعنی اگر فردی تمام امتیازات لازم را به دست آورد اما بدون مقاله خارجی باشد ارتقاء نمی‌یابد. این امر وضعیت را با چالش تازه دیگری نیز مواجه کرده است زیرا برخی از دانشگاهیان اساساً چنین معیاری را نمی‌پذیرند و ارتقاء حرفه‌ای را منوط به نشر مقاله در مجلات خارجی کردن، نوعی "کاپیتولاسیون" یا امتیاز ویژه برای خارجی‌ها در نظر گرفتن می‌دانند. این گروه، نشر مقاله خارجی را شاخص مناسبی برای تولید علم در ایران نمی‌شناسند بلکه تحقیر دانشگاهیان ایران تلقی می‌کنند. همچنین در بررسی علل پایین بودن میزان تولیدات علمی ایران در علوم انسانی و اجتماعی با توجه به شاخص مقالات منتشر شده در مجلات علمی بین‌المللی علاوه بر در نظر گرفتن ملاحظات روش‌شناختی و نیز فلسفی، باید محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی و دانشگاهی پژوهشگران ایران را نیز در نظر گرفت. مقام معظم رهبری در صحبت‌های اخیر خود در پاییز ۱۴۰۲ به مسئله چاپ مقالات *ISI* اشاره کرده و خواهان بازنگری در این مورد شدند.

عوامل مختلفی زمینه‌ساز توسعه نیافتگی علوم انسانی در ایران می‌باشند. از حیث نظری فقدان نظریه پردازان و پارادایم سازان برجسته که بتوان آن‌ها و نظریه‌ها یا رهیافت‌هایشان را بنیان گفتمان دانشگاهی شناخت، از ملموس‌ترین شاخص‌های این عقب ماندگی می‌باشد. همچنین بخشی از این توسعه نیافتگی مربوط به پایین بودن میزان نشر مقالات و کتاب‌های دانشگاهی تألیفی نوآورانه و خلاق در داخل کشور است. اگرچه مقاله واحد اصلی نشر ایده‌ها و داده‌های علمی نیست اما بی‌شک

یکی از ارکان نشر علمی است و بخش مهمی از فعالیت‌های پژوهشی محققان این رشته‌ها در قالب مقاله ارائه می‌شود. نگارش مقاله در ایران از عمومیت و رشد کافی برخوردار نیست. بررسی این موضوع به عوامل مختلفی مرتبط است چرا که در اصل به ضعف بنیه این علوم و مشکلات مربوط به ساختارهای اجتماعی و معرفتی و مسائل متعدد نهاد آموزش عالی و دانشگاه در ایران باز می‌گردد (فاضلی، ۱۳۹۶: ۸۱).

در مقایسه با کشورهای دیگر علاوه بر دانشگاه‌ها، به طور نسبی تعداد بسیار زیادی از مراکز بطور مستقیم یا غیر مستقیم درباره روند توسعه علوم انسانی در ایران تصمیم‌گیری می‌کنند که از این مراکز به عنوان نمونه می‌توان به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت آموزش و پرورش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان برنامه و بودجه و معاونت علمی و فناوری ریاست جمهوری اشاره نمود. به علاوه انواع سازمان‌ها، مؤسسات و مراکز دیگر در کنار مراکز پیش گفته مشغول فعالیت و جهت‌دهی به مسیر توسعه علوم انسانی می‌باشند مانند حوزه‌های علمیه، فرهنگستان‌های چهارگانه، انجمن آثار و مفاخر و بنیاد ملی نخبگان.

در اینجا لازم است به نهادها و ساختارهایی که در روند توسعه علوم انسانی در ایران ایفای نقش می‌نمایند اشاره کوتاهی گردد:

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به عنوان مهمترین رکن قوه مجریه در تعیین و تبیین سیاست‌های توسعه علمی کشور به شمار می‌رود. قانون برنامه پنج ساله سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، با تعیین بعضی از وظایف جدید، خواهان تغییر تشکیلات وزارت فرهنگ و آموزش عالی به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری گردید (قانع‌راد، ۱۳۸۲: ۴۲). بر این اساس در سال ۱۳۷۹ به منظور انسجام بخشیدن به امور اجرایی و سیاست‌گذاری نظام علمی کشور، وزارت فرهنگ و آموزش عالی به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری تغییر نام داد و وظایف برنامه‌ریزی، حمایت و پشتیبانی، ارزیابی و نظارت، بررسی و تدوین سیاست‌ها و اولویت‌های راهبردی در حوزه‌های تحقیقات و فناوری به وظایف این وزارتخانه افزوده شد. این وزارت نقش کلیدی در تبیین سیاست‌های توسعه علمی کشور در حوزه علوم انسانی دارد و بی‌شک وزیر علوم به عنوان بالاترین مقام این وزارتخانه از جایگاه ویژه‌ای در تبیین اسناد توسعه علمی دارد. اما آنچه از بررسی سوابق علمی وزرای علوم در طی این بیست و سه سال حاصل می‌گردد این است که تحصیلات هیچ یک از وزیران علوم نه تنها در حوزه تخصصی علوم انسانی نمی‌باشد بلکه دو نفر از

این وزیران تحصیلات پزشکی داشته‌اند که پس از انفکاک دانشگاه‌های علوم پزشکی از وزارت علوم و انضمام آن‌ها به وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی محل سؤال می‌باشد. شاید یکی از علل ضعف علوم انسانی در ایران به ویژه در سال‌های پس از انقلاب اسلامی، تسلط پزشکان و مهندسان بر ساختار سیاسی کشور و تعیین وزرایی با تحصیلات غیر علوم انسانی و عدم دغدغه‌مندی آنان در این حوزه باشد.

وزرای علوم، تحقیقات و فناوری

ردیف	نام و نام خانوادگی	گرایش سیاسی	مدرک تحصیلی	محل تحصیل	عضو هیئت علمی	سال‌های وزارت
۱	مصطفی معین	اصلاح‌طلب	فوق تخصص آسم و آلرژی کودکان	علوم پزشکی تهران	دانشگاه علوم پزشکی تهران	۱۳۷۶-۱۳۸۲
۲	جعفر توفیقی	اصلاح‌طلب	دکتری مهندسی شیمی	پلی تکنیک بخارست	دانشگاه تربیت مدرس	۱۳۸۲-۱۳۸۴
۳	محمد مهدی زاهدی	اصول‌گرا	دکتری ریاضی	تربیت مدرس	دانشگاه باهنر کرمان دانشگاه تربیت مدرس	۱۳۸۴-۱۳۸۸
۴	کامران دانشجو	اصول‌گرا	دکتری مکانیک گرایش هوا فضا	کالج امپریال لندن	دانشگاه علم و صنعت	۱۳۸۸-۱۳۹۲
۵	رضا فرجی دانا	اصلاح‌طلب	دکتری مهندسی برق	دانشگاه واترلوی کانادا	دانشگاه تهران	۱۳۹۲-۱۳۹۳
۶	محمد فرهادی	اصلاح‌طلب	متخصص گوش و حلق و بینی	دانشگاه مشهد	دانشگاه علوم پزشکی ایران	۱۳۹۳-۱۳۹۶
۷	منصور غلامی	اصلاح‌طلب	دکتری علوم باغبانی	دانشگاه آدلاید استرالیا	دانشگاه بوعلی همدان	۱۴۰۰-۱۳۹۶
۸	محمدعلی زلفی‌گل	اصول‌گرا	دکتری شیمی آلی	دانشگاه شیراز	دانشگاه بوعلی همدان	از ۱۴۰۰

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری در زمینه توسعه علمی کشور از طریق شورای عالی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری که در بالاترین سطح تشکیل می‌گردد اقدام می‌نماید. یکی از کمیسیون‌های تخصصی که زیر نظر شورای عالی عمل می‌نماید، کمیسیون تخصصی علوم انسانی، معارف اسلامی و هنر می‌باشد که با تدوین سرفصل‌ها و اولویت‌های پژوهشی سعی در جهت‌دهی توسعه علوم

انسانی دارد. اما آنچه که از بررسی اولویت‌های این کمیسیون به دست می‌آید تأکید بر بعد اسلامی شدن علوم انسانی می‌باشد که این امر خود زمینه ایجاد تشتت آراء در رابطه با توسعه علوم انسانی را در بین جامعه علمی و دانشگاهی فراهم نموده است.

نهاد دیگری که به عنوان متولی توسعه علوم انسانی ایران شناخته می‌شود، شورای عالی انقلاب فرهنگی است که با تدوین اسناد بالادستی چون نقشه جامع علمی کشور سعی در ایفای نقش در این حوزه دارد. شورای عالی انقلاب فرهنگی (تأسیس ۱۹ آذر ۱۳۶۳) به ریاست رئیس‌جمهور یکی از نهادهای حکومتی جمهوری اسلامی ایران است که پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ با فرمان امام خمینی (ره) تشکیل شد. گسترش نفوذ فرهنگ اسلامی در شئون جامعه و تقویت انقلاب فرهنگی و اعتلای فرهنگ عمومی و تزکیه محیط‌های علمی و فرهنگی از افکار مادی و نفی مظاهر و آثار غربزدگی از جمله اهداف این شورا است. وظایف شورای عالی انقلاب فرهنگی را می‌توان در سه حوزه سیاست‌گذاری، تدوین ضوابط و نظارت تقسیم‌بندی نمود.

تهیه و تدوین سیاست‌ها و طرح‌های راهبردی کشور در زمینه‌های مختلف فرهنگی از جمله در حوزه‌های زنان، تبلیغات، چاپ و نشر، دانشگاه‌ها، برقراری روابط علمی و پژوهشی و فرهنگی با سایر کشورها، همکاری حوزه و دانشگاه و ... از جمله وظایف سیاست‌گذاری این شورا محسوب می‌شود. همچنین تعیین ضوابط تأسیس مراکز علمی و آموزشی و نیز ضوابط گزینش مدیران و استادان و دانشجویان از جمله وظایف این شورا می‌باشد. بررسی و تحلیل شرایط فرهنگی ایران و جهان، بررسی الگوهای توسعه و پیامدهای فرهنگی آن، بررسی وضع فرهنگ و آموزش کشور و نیز نظارت بر اجرای مصوبات شورا از جمله وظایف نظارتی شورای عالی انقلاب فرهنگی می‌باشد. به همین خاطر شورای عالی انقلاب فرهنگی با تعیین ضوابط تأسیس مراکز علمی و آموزشی، تعیین روسای دانشگاه‌ها و تعیین ضوابط و معیارهای گزینش استادان و دانشجویان در تعیین مسیر توسعه علوم انسانی با وجود حساسیت‌های خاص این شاخه از علم، نقش اساسی ایفا می‌نماید. یکی از انتقادات مطرح شده از سوی منتقدان، تداخل وظایف این شورا با وزارت علوم، تحقیقات و فناوری می‌باشد. به اعتقاد برخی از کارشناسان، این تداخل (به‌طور مثال در مورد انتخاب رؤسای دانشگاه‌ها) مشکلاتی را در زمینه انجام امور اجرایی آموزش عالی در کشور ایجاد نموده است.

از مهم‌ترین وظایف این شورا در سال‌های اخیر ایجاد زمینه تحول و ارتقاء علوم انسانی، بازنگری برنامه درسی و تدوین برنامه تحول در قالب کارگروه‌های مختلف می‌باشد. در بخش

مربوط به اصول و راهبردهای تحول و ارتقاء علوم انسانی مواردی مانند استمرار در بازننگری در علوم انسانی، توجه به معنای تحول در هر رشته درسی، استفاده از تجربه و توان همه مؤسسات علمی و پژوهشی، عدم مخالفت با دستاوردهای علوم انسانی رایج و اجتناب از سطحی نگری و شتاب زدگی در این مسیر مورد تأکید شورا می‌باشد.

فرهنگ و نقش آن در توسعه علوم انسانی

فرهنگ برساننده انسان و بستری است که در هر جامعه انسان‌ها در آن بالیده و رشد می‌کنند و بدین ترتیب انسان‌ها عموماً فرزند فرهنگی هستند که بدان متعلق‌اند. البته این تعلق در دوره‌های پیشین وجهی انتسابی داشت و امروزه هم انتسابی است و هم اکتسابی. از این رو به علل مختلف و از جمله دسترسی به جریان‌های فرهنگی مختلف، یک جامعه درگیر جریان‌های فرهنگی مختلفی می‌گردد که بعضاً نسبت‌های متباینی با سنت فرهنگی آن جامعه می‌یابند. این معضلات بیش از هر گروه سنی دیگر در میان جوانان اتفاق می‌افتد. شناخت گرایش‌های فرهنگی جوانان یک جامعه می‌تواند ما را در تعیین میزان موفقیت تداوم برنامه‌ها و ساختارهای فرهنگی یک جامعه و یا مخاطراتی که آن جامعه به لحاظ باز تولید فرهنگی دقیق‌تر و معطوف به مسئله با آن‌ها مواجه است، یاری رساند (شالچی، ۱۳۹۱، ۱۴۶).

فرهنگ اشاره به آن دسته از جنبه‌های جوامع بشری دارد که آموخته می‌شوند نه آن‌هایی که به صورت ژنتیکی به ارث می‌رسند. اعضای جامعه همه در این عناصر فرهنگ سهیم هستند و به همین دلیل امکان همکاری و ارتباط متقابل به وجود می‌آید. این عناصر فرهنگی متن و زمینه‌هایی همگانی و مشترک تشکیل می‌دهند که افراد جامعه زندگی خود را در آن می‌گذرانند. فرهنگ جوامع هم شامل جنبه‌های نامحسوس؛ عقاید، اندیشه‌ها و ارزش‌هایی که محتوای فرهنگ را می‌سازند و هم جنبه‌های ملموس و محسوس است همچون اشیاء، نمادها یا فن‌آوری که باز نمود محتوای یاد شده است (گیدنز، ۱۳۸۶: ۳۵).

به تعریفی دیگر، فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها و باورهای خاص هر جامعه است که حفظ و باور عمیق نسبت به آن نقش حیاتی و تعیین کننده در رشد و بالندگی و ثبات آن جامعه ایفا می‌کند به گونه‌ای که امام خمینی (ره) در صفحه ۴۱ وصیت نامه الهی-سیاسی خود عنوان می‌نمایند: «فرهنگ مبدأ خوشبختی‌ها و بدبختی‌های ملت است... آن چیزی که ملت‌ها را می‌سازد فرهنگ صحیح است...»

اگر فرهنگ درست بشود، یک ملت اصلاح می‌شود.» (فرزانه و امیریانزاده، ۱۳۹۵، ۱۶۷).

تردیدی نیست که تصمیم‌ها، رفتارها، عکس‌العمل‌ها و کنش‌های انسان‌ها، ریشه در نگرش‌ها، تفکرات، خاستگاه فکری، باورها، اعتقادات و حتی اوضاع و احوال آن‌ها دارد. نوع تصمیم‌گیری و عملکرد فردی که به آینده خود خوشبین است یا به کشور و حکومت مستقر در کشور خود علاقمند است با فردی ناامید و بی‌علاقه به کشور خود کاملاً تفاوت دارد. اگر فرهنگ را مجموعه‌ای از باورها، نگرش‌ها و اعتقادات دیرپا و نهادینه شده بدانیم (بیتس و فرد، ۱۳۷۵، ۴۴؛ گل محمدی، ۱۳۸۱، ۱۲۴-۱۲۳) فرهنگ مهمترین نقش را در عملکرد و تعیین نوع رفتار افراد بر عهده دارد. آنچه که مهم به نظر می‌رسد این مسئله می‌باشد که برای تحول و ارتقای دانش و پژوهش در جامعه ایرانی، بایستی در جهت تغییر نگرش‌های فرهنگی چه در سطح کلان و چه در سطح جامعه علمی و دانشگاهی اقدامات سریع و عاجلی صورت پذیرد. برخی از این اقدامات از این قرار می‌باشد:

۱- سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در جهت پاسداشت منزلت علم و عالم در سطح جامعه

۲- سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای ترویج و تحکیم اخلاق حرفه‌ای در میان دانشگاهیان

۳- ترسیم آینده علمی ایران به عنوان هدف ملی دانشگاهیان

۴- دور کردن جامعه علمی از سیاست‌زدگی

انسان والاترین موجود در عالم مخلوقات است، از این رو علم درباره او نیز عالیت‌ترین و ضروری‌ترین دانش و معرفت می‌باشد. ولی در جهان امروز و به ویژه در جامعه ایران، علوم انسانی از لحاظ نظری و عملی با چنین شأن ذاتی فاصله دارد. اینکه در جامعه ما علوم انسانی رشد پایسته و درخور شأن خود را نداشته و در خدمت توسعه کشور نبوده به طور کلی بیشتر در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ریشه دارد. دکتر پایا، ضمن تمرکز بر عرصه فرهنگ، عواملی همچون نبود ارتباط بین علوم انسانی و علوم طبیعی، عدم آشنایی با معرفت‌های مرتبه دوم و بالاتر، مشکل ترجمه و مشکل مدهای فکری را به عنوان موانع رشد علوم انسانی در ایران بر می‌شمارد و بر این اعتقاد است که در ایران اصولاً باور و اعتقادی راسخ به علمی و کاربردی بودن و جاذبیت و نافعیت علوم انسانی وجود ندارد. فاصله زیادی بین بودجه‌های تخصیص یافته به پژوهش و آموزش در حوزه علوم انسانی در مقایسه با سایر حوزه‌های علمی وجود دارد. هرگز بودجه و دغدغه‌ای که برای آموزش و تربیت یک مهندس صرف می‌شود برای یک لیسانسیه روان‌شناسی، علوم سیاسی و در مجموع علوم انسانی صرف نمی‌گردد. "... اگر توسعه می‌خواهیم، ناگزیر باید به علوم انسانی رجوع کنیم. ما باید

اداره و مدرسه و دانشگاه و بازار و بیمارستان و دادگاه و ورزش خود را اصلاح کنیم و برای جلوگیری از شیوع اعتیاد و مفاسد دیگر چاره‌ای بیاندیشیم. این کارها را بدون رجوع به علوم انسانی نمی‌توان انجام داد. یعنی تدوین و اجرای برنامه توسعه در جهان متجددمآب موقوف به پیشرفت در علوم انسانی است. توسعه، هر چه و هر جا باشد شبیه شدن به جامعه جدید، علمی تکنیکی است" (داوری اردکانی، ۱۳۸۹: ۴).

علوم انسانی به عنوان شاخه‌ای از دانش بشری همانند علوم تجربی و طبیعی ابتدا در غرب ایجاد و در همانجا نیز توسعه یافته و سپس به کشورهای دیگر جهان منتقل شده است. رشد و گسترش علوم انسانی در ایران با آهنگی کند و آهسته همراه بوده است. در ابتدای دهه هفتاد میلادی مقارن با دهه پنجاه شمسی تنها چند دانشگاه در کشور رشته‌های علوم انسانی داشتند و عموماً از نیمه دوم دهه بعد است که ما شاهد گشایش گروه‌ها و یا دانشکده‌های مختلف علوم انسانی در دانشگاه‌های موجود و تازه تأسیس کشور هستیم. چگونگی تشکیل و نحوه رشد علوم انسانی در ایران به صورت بارزی تحت تأثیر ادغام افراطی آن با علوم انسانی غربی، به خصوص آمریکایی و نسبت آن با سیستم‌های اقتصادی و فرهنگی غربی بوده است. این درهم تنیدگی گسترده با یک سنت فکری ویژه، علوم انسانی ایران را به سوی پذیرش بی‌قید و شرط پارادیم‌ها، نظریه‌ها، چارچوب‌های مفهومی و تعریف مسائل و معضلات خاص تدوین شده در علوم انسانی غرب سوق داده است.

در رابطه با توسعه علوم انسانی در ایران، در سطح اجتماع بایستی به ماهیت و ساختار متخصصین و اندیشمندان حوزه علوم انسانی نیز توجه نمود. جامعه نخبگی علوم انسانی در ایران نیرومند و منسجم نیست. متخصصین علوم انسانی نه تنها به دلیل رشته‌های تخصصی خود، بلکه به دلیل سلائق شخصی و رقابت‌های مخرب حرفه‌ای و همچنین ساختار اقتداری و سلسله مراتبی که در آن به کار مشغول‌اند و به علت تعصب ایدئولوژیکی شدید عده‌ای از اعضای این جامعه دچار چند دستگی و در نتیجه عدم انسجام و وحدت نظر در رابطه با برنامه‌ریزی در خصوص توسعه علوم انسانی شده‌اند. بیشتر متخصصین در حوزه علوم انسانی به پژوهش‌های جدید و نوآورانه مبادرت نمی‌ورزند و آنهایی نیز که به این امر می‌پردازند خود را محدود به مشکلات خرد، آکادمیکی و تکنیکی می‌نمایند. این افراد از شرکت در مباحث عمده ایدئولوژیکی ملی در مورد مسائل مهم کشور پرهیز می‌نمایند.

با اذعان به اهمیت و تأثیر گسترده و غیر قابل انکار علوم انسانی بر جنبه‌های گوناگون زندگی

فردی و اجتماعی، وضعیت این علوم در ایران مناسب نیست. از آنجائی که علوم انسانی در ایران در وهله اول از طریق ترجمه متون غربی و به صورت کاملاً وارداتی، وارد حوزه علمی کشور شده و از سوی دیگر به دلیل این که واردکنندگان و یا مترجمان این متون غالباً از علوم و اندیشه‌های اسلامی و نیز از ابعاد فرهنگی جامعه ایرانی بی اطلاع یا کم اطلاع بوده‌اند آنچه را که در متون غربی بیان شده بی‌کم و کاست، بدون هماهنگ سازی با فرهنگ و دین و هرگونه دیدگاه انتقادی پذیرفته و به شکل - های گوناگون وارد کشور نموده‌اند. نتیجه این گونه برخورد با علوم انسانی غربی، بی‌اعتقادی یا سستی در باورهای دینی است چون عموماً علوم انسانی غربی بر مبانی مادی گرایی و تجربه گرایی پوزیتیویستی استوار می‌باشند.

در ایران تحصیلات دانشگاهی به دنبال یک نظام فرهنگی بیمار به یک ارزش کاذب تبدیل شده است. انتخاب رشته دانشجویان نیز با این نظام ارزشی کاذب در ارتباط است. زیرا انتخاب رشته و در کل اهداف دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی عموماً تحت تأثیر ارزش‌های هنجاری حاکم بر جامعه است یعنی آنچه امروز در جامعه با ارزش محسوب می‌شود. با این نظام ارزشی، در جامعه ایرانی کنونی همه می‌خواهند تحصیلات دانشگاهی داشته باشند و به ویژه دکتر و مهندس شوند زیرا از نظر مردم دکتر بودن ارزش بیشتری دارد یعنی در رشته پزشکی نه تنها پول بیشتری به دست می‌آید بلکه این شغل منزلت (پرستیژ) بیشتری نیز دارد که تأثیر خود را در کسب مزایا و موهبت‌های دیگر اجتماعی نشان می‌دهد. همین مسئله در مورد دانشجویان رشته‌های فنی نیز صادق است که عموماً تمایل دارند به تناسب ارزش‌های حاکم بر جامعه و بدون توجه به علاقه، استعداد و نیاز واقعی جامعه، رشته عمران، معماری یا برق بخوانند و به این ترتیب دانش‌آموزان و دانشجویان کمتری گرایش به سوی رشته‌های علوم انسانی از خود آشکار می‌سازند. کم توجهی به تولید علم و نظریه پردازی، تقلید، افراط در پیشینه گرایی و نیز بی‌اعتنایی به محققان جوان، از مهمترین موانع فرهنگی توسعه علوم انسانی بوده و بسط آزاداندیشی و ایجاد فرصت‌های مناسب و روشمند برای نقد و مناظره، در ایجاد انگیزه و نشاط علمی و زمینه‌سازی برای توسعه پایدار، موثر خواهد بود. عادت مسئولین و مدیران به تصمیم‌گیری بدون مطالعه و عدم توجه به نظریات نخبگان علمی و همچنین مهندس و پزشک‌زدگی کشور از جمله سایر موارد مهم فرهنگی هستند که توسعه علوم انسانی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند (پایا، ۱۳۹۵).

از دیگر موانع پیش‌روی توسعه علوم انسانی در ایران، پیشینه تاریخی ما ایرانیان است. ما ایرانیان

به دلیل فراز و نشیب‌های متعدد تاریخی، کمتر فرصت پرداختن به علوم انسانی به عنوان موتور محرکه توسعه داشته‌ایم. از دیگر عوامل فرهنگی که نتوانسته‌ایم زمینه‌های رشد و توسعه علوم انسانی را فراهم نمائیم عدم ارتباط بین علوم انسانی و علوم طبیعی است زیرا نگاه ما به علوم انسانی به عنوان یک مقوله کاملاً ذهنی و حفظی می‌باشد و به همین دلیل بخشی از جامعه علاقه به برقراری ارتباط با این حوزه از دانش ندارد. مدهای فکری یکی دیگر از معضلات حوزه فرهنگی در امر رشد و توسعه علوم انسانی در کشور ما می‌باشد. متأسفانه ما در حوزه علوم انسانی با کسانی رو به رو می‌شویم که مطالبی را مطرح می‌کنند صرفاً به این دلیل که فضل فروشی نمایند و به دیگران نشان دهند که آنها نیز در جریان جدیدترین متد فکری در حوزه علوم انسانی می‌باشند یا جریان‌های جدید فکری را بیان می‌نمایند بدون آنکه به این مسئله توجه نمایند که این جریانات فکری جدید در چه بستر و خاستگاهی ایجاد شده‌اند و آیا این اندیشه‌های جدید با جامعه ایرانی سنخیت و همراهی دارد یا نه؟ یک نمونه از این مباحث مربوط به اندیشه پست مدرنیسم می‌شود که خود اندیشه مدرنیسم، هنوز به صورت کامل فهم نشده، در جامعه ایرانی ناگهان با سیل عظیمی از ترجمه‌ها و اظهارنظرهای متکی بر ترجمه در رابطه با پست مدرنیسم مواجه شدیم که کاملاً مغشوش و گیج کننده هستند و با این وضعیت، دنبال انطباق دادن جامعه ایرانی با این اندیشه هستیم در حالیکه این سؤال ممکن است به ذهن هر پرسشگری خطور نماید که آیا جامعه ایرانی مدرنیسم و اصول آن را به درستی و کامل هضم نموده است که وارد دوران پست مدرن گردد؟ مدهای فکری یا موج‌های روشنفکری جزو معضلات اصلی فرهنگی جامعه ایرانی است که یکی از موانع رشد و توسعه اصیل، بومی و درون‌زای علوم انسانی می‌باشد. کم‌اعتنایی و حتی بی‌توجهی به اهمیت نظری و عملی علوم انسانی، از مهمترین دلایل ضعیف ماندن این حوزه بسیار مهم معرفتی در ایران است. یقیناً آن میزان که برای بهبود کیفیت تولیدات مادی انسان، دغدغه به خرج داده می‌شود برای آموزش، تربیت و بهبود عملکرد خودش هزینه نمی‌شود و می‌توان گفت که یکی از خطرهای بزرگ که از ۲۰۰ سال اخیر توسط استعمار ایجاد شده، استفاده نقاد از رشته علوم انسانی در جوامع جهان سوم است. به عبارتی آنقدر ارزش علوم انسانی را در نزد افکار عمومی جوامع در حال توسعه تنزل داده‌اند که این توهم و تصور در میان سطوح مختلف اجتماعی این جوامع ایجاد شده که صرفاً افراد باهوش و با استعداد، به سمت رشته های فنی و تجربی می‌روند و افراد، با سطح هوشی و توانمندی‌های کمتر به علوم انسانی و صرفاً برای گذراندن وقت و یا در نهایت استفاده شخصی از آن، گرایش پیدا می‌کنند و البته همان افرادی که

در جوامع توسعه نیافته که به علوم تجربی تمایل نشان می‌دهند با بهانه تحصیل از کشورشان مهاجرت کرده و آن علوم و فوننی را هم که با هزینه کشور خود کسب می‌کنند در خدمت کشور دیگری که غالباً جزء کشورهای توسعه یافته محسوب می‌شوند قرار می‌دهند. اما با کمی دقت و کنکاش در تاریخ کشورمان می‌توان دریافت که اولاً بیشتر نوایغ در علوم ریاضی، تجربی و نجوم در ابتدا به اصول علوم انسانی پرداخته‌اند و در ثانی علوم انسانی زیر بنای تمامی علوم تجربی و فنی است زیرا پرداختن به امور فنی و تجربی نیازمند شناخت انسان و در نهایت فهم درست نیازهای بشری است که کشورهای غربی با تحقیر ساختگی علوم انسانی خواهان عقب ماندن کشورهای توسعه نیافته از پیشرفت و توسعه در همه عرصه‌های زندگی دنیوی و اخروی برای وابستگی هر چه بیشتر این کشورها به آنها هستند (تقی زاده، ۱۳۷۹، ۵۰).

متأسفانه در ایران این تفکر اشتباه پذیرش عمومی یافته است که علوم انسانی، رشته حفظیات است و کسانی که این رشته را انتخاب نمایند صرفاً بایستی یک سری اطلاعات را حفظ نمایند در حالی که علوم انسانی واقعی، اساساً حفظیات نیست بلکه برعکس، توانمندی مواجهه، تحلیل و حل مشکلاتی است که در جوامع و زمان‌های مختلف، متفاوت‌اند. علاوه بر این و مهمتر از همه اینکه، علوم انسانی در بسیاری از رشته‌ها، نیازمند وجود متخصصانی از همان جامعه است که شرایط و ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه خود را به خوبی بدانند؛ قطعاً یک جامعه‌شناس ایرانی که خود عضوی از جامعه ایرانی است، در بررسی مشکلات اجتماعی ایران و ارائه راهکار، در شرایط برابر و یکسان علمی، بهتر از یک جامعه‌شناس خارجی عمل می‌کند که اطلاع دقیقی از شرایط و وضعیت ایران نداشته و در بستر اجتماعی و فرهنگی متفاوتی رشد نموده است (رفیع‌پور، ۱۳۸۳، ۴۹-۵۰).

در مجموع علل و عوامل ضعف علوم انسانی در ایران از یکسو دربرگیرنده تمامی دلایل ضعف و عقب ماندگی مشترک در میان تمامی رشته‌ها و شاخه‌های علمی در ایران بوده و از طرف دیگر دارای علل ضعف و کم مایگی اختصاصی و ویژه خود است که از این بین می‌توان به نکات زیر اشاره نمود:

۱- جوان و نو بودن رشته علوم انسانی در ایران

بسیاری از مباحث و نظریه‌هایی که در دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی تحت عنوان علوم انسانی تدریس می‌شوند به سبب جوان و غیر بومی بودن علوم انسانی در ایران، انتزاعی و غیر کاربردی بوده و صرفاً ترجمه، تقلید و اقتباسی سلیقه‌ای از تئوری‌ها و نظریه‌های ارائه شده توسط

اندیشمندان و نویسندگان غربی است آن هم عموماً ترجمه و تقلید مطالب و نظریه‌های کهنه و متعلق به دهه‌های پیشین. همانند آنچه به عنوان مثال در رشته‌هایی چون روانشناسی و جامعه‌شناسی ارائه می‌گردد که عموماً سنخیتی با جامعه و فرهنگ ایرانی ندارد.

۲- عدم احساس نیاز واقعی به پژوهش و تحقیق در حوزه علوم انسانی

مسائل، معضلات و چالش‌های اساسی و فراوانی به صورت بالقوه و یا بالفعل در سطح جامعه و در ارتباط با مسائل اجتماعی و منافع ملی در کشور وجود دارد که نه تنها تصمیم‌گیران و مدیران اجرایی از آنها اطلاع دقیقی ندارند بلکه اصولاً کمبود و یا نبود راه حل‌ها را در آن حوزه درک نمی‌کنند. به همین خاطر اصل مسائل نادیده گرفته می‌شوند و تنها زمانی به فکر چاره می‌افتند که این مسائل و معضلات تبدیل به بحران اجتماعی شوند.

۳- عدم اعتقاد قلبی برنامه‌ریزان و مدیران به لزوم و اهمیت علوم انسانی در برنامه‌ریزی به منظور غلبه بر عقب ماندگی و تسریع در توسعه همه جانبه کشور

این طرز تفکر و باور ذهنی از علوم انسانی نه تنها در بین اکثریت مردم شکل نگرفته بلکه سیاست‌مداران، تصمیم‌گیران و برنامه‌ریزان کشور نیز در ذهن خودشان به این مسئله باور ندارند که اصل و بنیاد در هر جامعه‌ای علوم انسانی است و این علوم از اهمیت حیاتی در زمینه تحول جوامع برخوردارند. زمینه‌سازی و تدوین چارچوب‌های لازم به منظور پیشرفت‌های علمی و سخت افزاری در هر جامعه توسعه‌یافته‌ای به وسیله علوم انسانی صورت پذیرفته است. بدین ترتیب بدون احساس نیاز و حمایت مادی و معنوی کامل نمی‌توان انتظار رشد علوم انسانی را داشت. واقعیت امر این است که علوم انسانی عملاً از جایگاه شایسته خود در جامعه ایرانی برخوردار نبوده و تاکنون نتوانسته است لزوم حمایت از خود را توجیه نماید.

۴- کاربردی نبودن علوم انسانی در ایران

کاربردی نبودن برخی از رشته‌های علوم انسانی، عدم مطابقت تحقیقات و پژوهش‌های این رشته‌ها با نیازهای واقعی جامعه ایرانی، بازتولید علوم انسانی در چارچوب تفکرات غربی و نیازهای این جوامع و عدم امکان دستیابی به شغل و درآمد مناسب برای فارغ التحصیلان برخی رشته‌های علوم انسانی، از مهمترین نقاط ضعفی است که بایستی برای کاهش و رفع اثرات سوء آن طراحی و برنامه‌ریزی ویژه‌ای صورت گیرد تا زمینه ایجاد انگیزه لازم را در بین دانشجویان و اساتید این رشته‌ها فراهم نماید.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

علوم انسانی، مبنا و زمینه‌ساز پیشرفت جوامع می‌باشد و این علوم در جوامع توسعه یافته، سازنده ماهیت جامعه است در حالی که علوم انسانی در ایران هیچگاه دارای چنین شأن و جایگاهی نبوده و نتوانسته نقش تاریخی و سازنده خود را ایفا نماید. در عصر حاضر، علوم انسانی، سرنوشت کشورها و جوامع مختلف را در رسیدن به قله‌های توسعه یا واماندن و عقب افتادگی رقم می‌زند و پیشرفت و توسعه جوامع منوط به داشتن مهارت در علوم انسانی و رسیدن به نظارت معرفتی و مجموعه‌ای از دستگاه‌های نظری است و با شناخت‌های تک محور و یا دستوری رسیدن، به توسعه میسر نمی‌باشد. علوم انسانی در ایران به دلیل وجود برخی ویژگی‌های معرفتی، ساختاری، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آنگونه که شایسته آن است توسعه نیافته و همچنان در دور باطن خود گرفتار است. این امر خود یکی از مهمترین دلایل عدم تحقق اهداف انقلاب اسلامی در حوزه علوم انسانی و تولید دانش انسانی در چارچوب آموزه‌های اسلامی است.

از بعد ساختاری، با وجود نهادها و مراکز متعدد تأثیرگذار بر روند توسعه علوم انسانی شاهد پیدایش یک نوع بی‌نظمی، آشفتگی و عدم برنامه‌ریزی صحیح در انتخاب یک مسیر درست برای رسیدن به توسعه در حوزه علوم انسانی هستیم. وجود نهادها و مراکز همچون شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، معاونت علمی ریاست جمهوری، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، حوزه‌های علمیه و فرهنگستان‌ها که همگی خود را به نوعی متولی و صاحب حق در امر تدوین سیاست‌های توسعه در حوزه علوم انسانی می‌دانند سبب ایجاد تضادها و تناقض‌ها در تدوین اسناد بالادستی و آئین‌نامه‌های توسعه علوم انسانی و گام نهادن در این مسیر گردیده است. علاوه بر این، تعاریف متعدد و متکثر از علوم انسانی، جایگاه علوم انسانی در اندیشه و افق فکر تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان و نیز نحوه تعامل و همراهی علوم انسانی منتج از اندیشه‌های غربی با فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی و به ویژه چالش علوم انسانی-اسلامی که مورد قبول طیفی از جامعه دانشگاهی نیست به موانع توسعه علوم انسانی به ویژه در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران دامن زده است.

از سوی دیگر، دانشگاه‌ها به عنوان مهمترین متولیان توسعه علمی به خصوص در حوزه علوم انسانی به دلیل تأثیر عوامل سیاسی و نگرش حزبی و گروهی در گزینش رؤسای دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها، گزینش اساتید و حتی گزینش دانشجو کار ویژه اصلی خود را در ایجاد زمینه‌های لازم

جهت توسعه علوم انسانی از دست داده‌اند. اتخاذ سیاست‌هایی مبنی بر افزایش تعداد دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی (گسترش کمی دانشگاه‌ها بدون توجه به کیفیت آن‌ها) با هدف کاهش نرخ بیکاری و بالا بردن نرخ اشتغال به تحصیل در بین جوانان به ویژه در مقاطع تحصیلات تکمیلی رشته‌های علوم انسانی نه تنها سبب ارتقاء جایگاه علمی کشور و زمینه‌سازی توسعه علمی نگردیده بلکه با پدیده‌هایی چون سرقت علمی، تغلب، مقاله و پایان‌نامه فروشی و تنزل اخلاق حرفه‌ای در بین دانشگاهیان به عنوان پیشقراولان و پرچم‌داران توسعه علمی کشور مواجه گردیده‌ایم که این امر خود باعث تشدید معضلات و مشکلات و بازتاب آن‌ها در سطح جامعه و ظهور بحران در بین طبقات جوان و تحصیل کرده خواهد شد.

مسئله اصلی عقب ماندگی علوم انسانی در ایران کمبود بودجه تحقیقاتی، تعداد اساتید، منابع و رفرنس‌ها و مواردی از این دست نیست زیرا این موارد صرفاً اشاره به مباحث کمی می‌نماید اما بررسی و جستجوی علل توسعه نیافتگی علوم انسانی، تنها در عوامل کمی خطایی بزرگ است و پژوهشگر را کاملاً به بیراهه می‌کشاند همچنانکه توجه به این پارامترها و تأکید بر گسترش کمی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی نه تنها سبب بهبود وضعیت علوم انسانی در ایران نشده بلکه نسبت به پیش از انقلاب اسلامی نیز در حوزه علوم انسانی با توجه به میزان تولیدات علمی در عرصه جهانی، عقب گرد داشته‌ایم. دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی یکی از مهمترین مراکز رشد و توسعه علمی کشورها هستند. در جمهوری اسلامی ایران نیز با توجه به اینکه دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی از استقلال برخوردار نیستند رشد و توسعه علوم انسانی در گرو سیاست‌های اتخاذ شده از سوی ساختارهایی چون وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و شورای عالی انقلاب فرهنگی است. خود این نوع سیاست‌گذاری سبب توجه ویژه به رشته‌های فنی و مهندسی و حتی پزشکی به عنوان نمونه‌های بارز توسعه علمی و به حاشیه رانده شدن علوم انسانی می‌گردد. از سوی دیگر ابلاغ آئین‌نامه‌هایی چون نحوه ارتقای اساتید و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها و تأکید ویژه بر تولید و چاپ مقاله در نشریات علمی و پژوهشی داخلی و خارجی سبب توجه بیش از حد اعضای هیئت علمی بر چاپ مقاله به هر طریق ممکن (همچون استفاده از دانشجویان تحصیلات تکمیلی در نگارش مقاله، برون سپاری نگارش و چاپ مقاله در نشریات *ISI* در ازای پرداخت هزینه، عدم تمرکز در یک یا دو حوزه تخصصی و تعدد مقالات در حوزه‌های مختلف و ...) می‌گردد. این آئین‌نامه‌ها شاید در ظاهر تعداد مقالات را افزایش داده و باعث ارتقای تعدادی از اعضای هیئت علمی گردد اما متأسفانه نقشی

در توسعه علوم انسانی ندارد. زیرا بسیاری از این مقالات در چارچوب مسائل و معضلات علوم انسانی در غرب نگارش می‌یابند و نگاه به درون و مسائل و معضلات درون ایران ندارند تا زمینه‌ساز رفع این مشکلات و تولید علم بومی در حوزه علوم انسانی گردند. عوامل کمی تا زمانی می‌توانند به صورت نسبی بر توسعه و پیشرفت علمی تأثیر گذارند که همه زمینه‌ها و عوامل کیفی چون فرهنگ، سیاست، اجتماع، اقتصاد و ... به طور کامل مورد توجه قرار گرفته باشند.

در کنار مسائل مطرح شده بایستی به این امر اشاره نمود که در ایران رشته‌های علوم انسانی ارتباط اندکی با نیازها و چالش‌های اجتماعی داشته و پاسخگوی خواسته‌ها و انتظارات جامعه ایرانی با فرهنگ، سنن، جغرافیا و شرایط خاص آن از علوم انسانی نمی‌باشند و همین امر سبب به حاشیه رانده شدن علوم انسانی و کم توجهی و بی‌مهری به آن گردیده است. حال آن‌که علوم انسانی مهمترین ابزار جهت پاسخگویی به نیازها و معضلات اجتماعی جوامع مختلف می‌باشد.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۰). اندیشه‌نوسازی در ایران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- آهنچیان، محمدرضا (۱۳۹۱). آمایش آموزش عالی و سیاست‌های توسعه علم و فناوری کشور؛ تحلیل گسست بر اساس تجربه‌نگاری، سیاست علم و فناوری، ۱۷، ۸۶-۷۳.
- اباذری، یوسف (۱۳۸۷). خرد جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات طرح نو.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۹). نظریه کنش، ترجمه مرتضی مردیها، تهران، انتشارات نقش و نگار.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۸). درسی درباره درس، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.
- بیس، دانیل؛ فرد، پلاگ (۱۳۷۵). انسان‌شناسی فرهنگی، مترجم: محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- پایا، علی (۱۳۹۵). چگونه می‌توان کارآئی علوم انسانی را افزایش داد؟ بحثی در امکان‌پذیری و راهکارهای عملی، روش‌شناسی علوم انسانی، ۲۲ (۸۶)، ۱۱۹-۷۳.
- پوپر، کارل ریموند (۱۳۹۱). سرچشمه‌های دانایی و نادانی، ترجمه عباس باقری، تهران، نشر نی، چاپ نهم.
- تقی زاده، محمد (۱۳۷۹). فرهنگ: فضای حیات و بستر تعالی جامعه، پژوهش، شماره چهارم.
- چلبی، مسعود؛ معمار، ثریا (۱۳۸۴). بررسی عرضی- ملی عوامل کلان مؤثر بر توسعه علمی، پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، ۳۷، ۲۳-۱.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۹). علوم انسانی و برنامه‌ریزی توسعه، تهران، نشر فردایی دیگر.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۳). علوم انسانی در ایران: نگاهی از بیرون و درون، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- زلفی‌گل، محمدعلی؛ کیانی بختیاری، ابوالفضل (۱۳۸۷). راهبردهای علمی برای تحقق سند چشم‌انداز، تدبیر، ۲۰۱، ۲۰-۱۴.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۷). تفرج صنع، تهران، انتشارات صراط.
- سیمبر، رضا (۱۳۷۹). اصول روابط بین الملل، رشت، انتشارات دانشگاه گیلان.
- شالچی، وحید (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی گرایش‌های فرهنگی دانشجویان خوابگاهی و غیرخوابگاهی کشور، تحقیقات فرهنگی ایران، ۷ (۲۸)، ۱۵۵-۱۲۹.
- عظیمی، حسین (۱۳۹۱). اقتصاد ایران: توسعه، برنامه‌ریزی، سیاست و فرهنگ، به کوشش خسرو نورمحمدی، تهران، نشر نی.

فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۶). علوم انسانی و اجتماعی در ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

فرزانه، عبدالحمید؛ امیریان‌زاده، مژگان (۱۳۹۵). میزان اثربخشی برنامه‌های فرهنگی دانشگاه آزاد اسلامی فارس از دیدگاه دانشجویان، رهیافتی نو در مدیریت آموزشی، ۷(۲۵)، ۱۶۳-۱۷۸.

قانع‌راد، محمدمبین (۱۳۸۲). ناهمزمانی دانش، روابط علم و نظام‌های اجتماعی - اقتصادی در ایران، چاپ اول، تهران، انتشارات مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور.

قانع‌راد، محمدمبین (۱۳۸۲). سیاست‌های علمی برای توسعه همه جانبه؛ رویکرد ساختار، مجلس و پژوهش، ۱۰(۴۱)، ۳۴-۴۸.

گل محمدی، احمد (۱۳۸۱). جهانی شدن فرهنگ، هویت، تهران، نشر نی.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶). جامعه شناسی، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر نی.

مرادی مقدم، حسین؛ داورپناه، محمدرضا؛ دیانی، محمدحسین (۱۳۹۴). بررسی الگوی رشد ایران بعد از انقلاب اسلامی، پژوهش‌نامه کتابداری و اطلاع‌رسانی، ۵(۱)، ۴۹-۲۸.

ملکیان، مصطفی (۱۳۸۸). اومانيسم در ساحت انسان متجدد، آئین، ۲۲ و ۲۳.